

مولانا این رستخیز ناگهان^۱

داریوش صبور*

چکیده:

مولانا جلال الدین محمد بلخی، از بزرگ‌ترین متفکران و سخن‌سرایان قرن هفتم هجری قمری است که دو اثر ارزنده بی‌مانند او، مثنوی معنوی و غزلیات شمس، از بزرگ‌ترین آثار جهان بشری بشمار می‌رود. هر چند پیرامون چندی و چونی این دو اثر چشم‌گیر تاکنون پژوهش‌ها کرده و سخن‌ها گفته و نوشته‌اند؛ باز، جای پژوهش‌های تازه در پهنه ساختار درون‌مایه‌های شگفت‌انگیز آن‌ها، هم چنان باقی است. این گفتار برآمد پژوهشی است گذرا در پهنه اندیشه و تخیل و عاطفه و احساس مولانا و ساختار شعر و زبان سحر آفرین او که جهانی را با نبوغ خویش مسخر و شگفت زده کرده است.

کلید واژه

مولانا- مثنوی- غزلیات شمس- اندیشه- تخیل- عاطفه و احساس- زبان.

* استاد مدعو دانش‌گاه آزاد اسلامی- واحد رودهن.

جلال الدین محمد، که با القاب خداوندگار و مولانا و مولوی در میان فارسی زبانان و به نام رومی در میان اهالی مغرب زمین شهرت یافته، یکی از بزرگ‌ترین متفکران جهانی و یکی از شگفتی‌های تبار انسانی است.^۲

دیرگاهی در اندیشه بودم تا هر چند به دشواری، لختی قلم را در بزرگ‌داشت مولانا جلال الدین محمد بلخی^۳ متفکر بزرگ ایران زمین در قلمرو ادب، فرهنگ و عرفان اسلامی بکار گیرم، که نوید بزرگ داشت مولانا به پایمردی شیفتگان و ستایش‌گران او، هم‌تم را برانگیخت. از روح بزرگ مولانا یاری خواستم و از خدای یگانه مدد جستم و دل به دریا زدم، هر چند می‌دانستم در این راه راندن، سواری بردبار و باره ای راه‌وار و زمانی بسیار می‌طلبد.

آن‌چه تاکنون پیرامون زندگی و آثار مولانا، این شاعر و اندیش‌مند بی‌بدیل و ناپیدا کران آورده‌اند دیده و خوانده‌ایم^۴، در میان نویسندگان آن آثار شاید بتوان گفت تنها استاد و بدیع‌الزمان فروزان‌فر^۵ - که حق بزرگی بر گردن فرهنگ و ادب ایران دارد - سی سال از عمر پربار خود را در راه پژوهش در احوال و آثار مولانا گذاشت و بزرگ‌ترین و ارزنده‌ترین ثمر این کوشش‌ها، «شرح مثنوی شریف» او در سه جلد است که با از دست رفتن آن گوهر گران بها ناتمام ماند و شیفتگان آن اثر بی‌مانند را حسرت بار کرد. با آن‌که چند تن دیگر از نویسندگان پژوهش‌گر - که به آوردن نام ایشان نیازی نیست و خود بر همگان معروفند - در تفسیر یا شرح تمامی یا بخش‌هایی از مثنوی کوشیده‌اند، به گواهی اهل ادب باید انصاف داد که تاکنون کسی نتوانسته به شیوه ممتاز و مفید آن بزرگ مرد در آن سه جلد ناتمام، سخن بگوید.

آن‌چه تا چهل سالگی (دوره سخت زندگی) مولانا پیش آمد، وجه تمایز او با دیگر ارباب فضل نیست؛ آن‌چه مولانا را از دیگران ممتاز می‌کند، دوره دوم زندگی و تحول روحی و آغاز عشق و شور و شیدایی روز افزون او بر اثر دیدارش با شمس تبریزی است. «شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد» معروف به شمس تبریزی، شوریده‌ای عالم سوز و رندی بود «که خشت زیر سر و پای بر سر نه اختر داشت». او آزاده‌ای گمنام بود که خورشید وجودش در آینه غزلیات مولانا آن چنان درخشید که نامش به عنوان سرآمد شوریدگان جهان جاویدان ماند.

این شخص، روز بیست و هفتم جمادی الآخر ۶۴۲ هـ. ق به قونیه آمد. سابقه او و سبب آمدنش به قونیه و چگونگی دیدارش با مولانا روشن نیست. تنها می‌دانیم این دیدار، آتش در بیشه اندیشه مولانا زد و طوفانی در اقیانوس بی‌کران تخیل او برانگیخت که خیزب‌هایش تا قله‌های تصور، اوج گرفت و به تعبیر مولانا، مایه تولد دیگر او شد.

زاده اولم بشد، زاده عشقم این نفس
من ز خودم زیادتم، زان که دوباره زاده ام^۲

درس مدرسه را فرو گذاشت، به شعر و پای کوبی و دست افشانی روی آورد، همه عشق و عاطفه، تخیل، التهاب، هیجان و شیدایی خود را در آئینه شعر باز نمود. تا آن هنگام، جز ۱۸ بیت آغاز مثنوی، اثری که نماینده الفت او با شعر باشد در دست نیست و طبعاً از غزلیات شمس نیز هم چنان. به باور نگارنده چنین می نماید که دیوان کبیر (غزلیات شمس) و مثنوی را برآمد دگرگونی حال او پس از دیدار شمس باید دانست.

آن چه پیرامون هم‌بستگی روحی و عاطفی مولانا با شمس گذشت، دل‌بستگی وی با صلاح الدین زرکوب^۱ و سپس حسام الدین چلبی^۲، همه را نوشته‌اند و می‌دانیم و گواه آن را در غزلیات پرشور و حال مولانا می‌یابیم، آن چه در آن نمی‌توان تردید کرد تحول روحی مولانا در آثار اوست که آئینه ذهن و اندیشه و عاطفه و احساس است.

دکتر شفیع بر این باور است که مولانا در دو محور تفکر و احساس - که کم و بیش با هم سازگاری ندارند - به مرحله‌ای از تعالی و گسترده‌گی شخصیت رسیده که به دشواری می‌توان بزرگان تاریخ ادب و فرهنگ بشری را در کنار او و با او سنجید و همین جاست نقطه معمای و نقیضی (paradoxical) از حیات و هستی او که در دو جهت متناقض در اوج است. او از یک سوی، متفکری بزرگ است و از سوی دیگر دیوانه‌ای عظیم و شیدا^{۱۰}.

جدا از زندگی مادی روزانه، در ذهن و اندیشه مولانا چه عاملی گذر داشته که از سخن او چنین آتش و سوزی بر می‌خیزد؟ استاد سخن‌سنج شادروان دکتر صورت‌گر نوشته است: «در میان تمام آثار ادبی ایران هیچ اثری یافت نمی‌شود که مانند غزلیات شمس، این همه سوز و گداز و در عین حال این قدر شور و نشاط و وجد و التهابی باشد... التهابی وصف ناپذیر با او ملازم است و در حالت هیجان، کلمه یا جمله‌ای را تکرار می‌کند... و همین تکرار، مانند طنین طبلی که با ترانه‌ای همراه است، روح را به طرب می‌کشاند و دل را در بر آدمی برقص می‌آورد... شعر را به خاطر هنر نمی‌سراید، بلکه آن را حدیث نفس می‌شناسد... گاهی پرده‌ای از ابهام بیان او را فراگرفته، زیرا موضوع آن چه انتخاب کرده نیازمند تعمق و ژرف اندیشی است؛ همین کیفیات در کلماتی که برمی‌گزیند موجود است و کلمات و جمله‌ها، معنی عمیق‌تر و ژرف‌تر دارد که فهم آن‌ها آن قدر که به ذوق و احساس مربوط است، به هوش و دانش ارتباط ندارد.

تردید نکنیم که حتی رهروان گرم سیر وادی معنی که به این میدان ناپیدا کرانه تاخته، و عقابان تیزپر و آسمان سیر پهنه شعر و عرفان که زمانی بسیار به گل گشت در جهان اندیشه مولانا سرگرم بوده اند، نتوانسته‌اند طوفان‌های روح او را دریابند.

پل والری^{۱۳}، شاعر و فیلسوف و منتقد فرانسوی، تعریفی دقیق و مناسب از ادبیات بدست داده و گفته است « ادبیات فرم است» و این نه به این معنی است که ارزش فرم یا شکل بیش از معنی و مفهوم است، بلکه از آن روست که شکل مفهوم یا پیام را دربردارد و ما ادبیات را از راه فرم می‌شناسیم. با این تعریف جز از راه بررسی شعر مولانا، چگونه می‌توان به احوال روحی، ذهن و اندیشه و تقابل شگفت انگیز آن‌ها با تخیل و احساس و عاطفه که لطیفه‌های روح اوست، پی برد و از آن سخن گفت؟!

مولانا در سرودن شعر و بیان آن‌چه در ذهن و خیال و اندیشه او می‌گذرد، هیچ قید و بندی نمی‌پذیرد. او نه در بند ظاهر سخن و آرایه‌های کلام و جهان بیرون شعر است، نه خیال و احساسش با بندها و قوانین دستوری از پرواز باز می‌ماند. در یک سخن بوطیقای شعر او به گونه‌ای دیگر است. پیوستگی شعر و موسیقی در غزل او آشکار است و به وزن و قافیه و ردیف نمی‌اندیشد:

قافیه اندیشم و دل‌دار من	گویدم: مندیش جز دبدار من
حرف چبود تا تو اندیشی از آن	حرف چبُود، خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زنم	تا که بی این هر سه با تو دم ز نم ^{۱۴}
رستم از این بیت و غزل ای شه و سلطان ازل	مفتعلن مفتعلن مفتعلن، کشت مرا
قافیه و مغلطه را گو همه سیلاب ببر	پوست بود، پوست بود در خور مغز شعرا ^{۱۵}

به تعداد ابیات غزل نیز بی توجه است. گاهی در اشعار او غزل تا ۹۲ بیت دیده می‌شود. اگر لازم آید به تقلید «صلاح الدین زرکوب» آن شیفته عامی و پاک دل، قفل را «قلف» و دیوار را «دیفال» می‌گوید. حتی از کاربرد واژگانی چون «باشش» به معنی « اقامت، وجود و هستی»، «آچار» به معنی «ترشی»، «ایچی» به معنی «هیچ چیز» و «آدمچه» به معنی «آدمی خرد»، «غوصه» به معنی «غصه» و بسیاری دیگر از این گونه پرهیز ندارد.^{۱۶}

از این گونه ساختار شکنی‌ها که در اشعار دیگران دیده نمی‌شود، در شعر مولانا بسیار است که از مهم‌ترین و تازه‌ترین آن‌ها می‌توان به گرایش گه‌گاه او به «سوررالیسم» اشاره کرد که به توضیحی گذرا نیاز دارد:

یونگ^{۱۷} yung اعمال روح را در چهار عمل کرد (هیجان، احساس، اندیشیدن و شهود) طبقه بندی کرده که از آن میان، تنها اندیشیدن یک امر زبان شناختی و بقیه اموری است که قابل تبدیل به یک امر زبان شناختی است و این تبدیل و ورود اعمال روحی سه گانه دیگر به میدان زبان میسر است. روشن است که توفیق در این امر بسیار دشوار مربوط به خروج از کاربرد حقیقی زبان و ورود به کاربرد مجازی آن و استفاده از استعاره و مجاز و پهنه سوررالیسم «surréalisme» است.

شیوه تعبیر چشم‌گیر مولانا گاهی روش بیان «سوررالیست‌ها» را که هفت قرن بعد از مولانا در ۱۹۲۲ م. در فرانسه پایه‌گذاری شد بیاد می‌آورد. آندره برتون^{۱۸} در نخستین بیانیه سوررالیسم که در ۱۹۲۴ م. منتشر شد چنین نوشت: «سوررالیسم خودکاری مغزی است که می‌خواهد یا به وسیله زبان یا به وسیله قلم، یا به هر وسیله دیگر، جریان واقعی تفکر را بیان کند. سوررالیسم تقریر و تثبیت تفکر است بدون تحکم عقل و خارج از هر گونه تقلید از قوانین زیبایی‌شناسی و اصول اخلاق»^{۱۹}.

دکتر شفیع نیز زیر عنوان «رؤیت آن سوی واقع» در این زمینه نوشته است: «دون شأن مولاناست که از او به عنوان یک سوررالیست نام برده شود، اگر چه سوررالیسم را بزرگ‌ترین جنبش هنری و ادبی قرن بیستم دانسته‌اند. او فراتر از تمام مکتب‌ها و روش‌ها و در آن سوی هر نوع جدول بندی شدن و در مقوله قرار گرفتن است، اما از آن جا که در بعضی جوانب شعر خویش خصایصی دارد که در کوشش‌های شاعران سوررالیست غرب نیز دیده می‌شود، یادآوری این مشابهت بی‌سودی نخواهد بود. مهم‌ترین نکته‌هایی که در وجه شبه مولانا با این جمع می‌توان گفت، توجهی است که هر دو به ناخودآگاه دارند... شعر مولانا حاصل بی‌خودی و بی‌خویشتنی است و او، در لحظه شعر، همه قرار داده‌ها و منطق‌ها را به یک سوی می‌نهد و حتی می‌خواهد از دایره حرف و صوت نیز بگذرد.

این گونه از خویش بیرون آمدن‌ها، جز در شطحیات صوفیه که آن‌ها نیز جلوه‌های دیگر از بینش مافوق واقع است و در طواسین حلاج و شطحیات بایزید بسطامی و دیگران می‌توان دید، حاصل ضمیر آگاه و ذهن منطقی انسان نیست و به همین مناسبت توصیفی که از این عالم مافوق می‌شود، برای کسی که با بینش منطقی به جهان می‌نگرد بی‌معنی و گاه فکاهی بنظر می‌رسد.^{۲۰}»

به ابیات زیر بنگرید:

در شکار بی دلان صد دیده جان دام بود	و زکمان عشق بر آن صد هزاران تیر بود
آهویی می‌تاخت آن‌جا بر مثال ازدها	بر شمار خاک شیران پیش او نخجیر بود

دیدم آن جا پیرمردی، طرفه ای روحانی
دیدم آن آهو به ناگه جانب آن پیر تاخت
کاسه خورشید و مه از عربده درهم شکست
چشم او چون طشت خون و موی او چون شیر بود
چرخ ها از هم جدا شد، گویا تزویر بود
چون که ساغره‌های مستان نیک با توفیر بود

صبحدم از نردبان، گفت مرا پاسبان
گفت زحل زهره را، زخمه آهسته زن!
کز سوی هفتم فلک، دوش شنیدم خروش
وی اسد آن ثور را شاخ بگیر و بدوش

اینک برای نمونه به یک غزل مولانا که گواهی بر این سخنان می‌تواند باشد
می‌نگریم:

داد جاروبی به دستم آن نگار
باز آن جاروب را ز آتش بسوخت
کردم از حیرت سجودی پیش او
آه! بی ساجد سجودی چون بُوَد؟
گردنک را پیش کردم، گفتمش
تیغ تا او بیش زد، سر بیش شد
من چراغ و هر سرم هم چون فتیل
گفت: کز دریا بر انگیزان غبار
گفت: کز آتش تو جاروبی بر آر
گفت: بی ساجد سجودی خوش بیار
گفت: بی چون باشد و بی خار
ساجدی را سر ببر از ذوالفقار
تا برُست از گردنم سر صد هزار
هر طرف اندر گرفته از شرار...^{۲۱}

ویژگی‌هایی این چنین که در ساختار شعر دیگران دیده نمی‌شود، در غزل مولانا آن چنان بسیار است که یادآوری آن‌ها در حوصله این گفتار نیست. آن قدر هست که سخن مولانا از ژرفای روح او مایه می‌گیرد، از قلّه‌های اندیشه و خیال او می‌جوشد و می‌خروشد و سیلابوار فرود می‌آید و هر چه بدی و پلیدی است نابود می‌کند. چنین است که گاهی غزلیات او با همه لطافت، لحن حماسه بخود می‌گیرد، آری هر چه هست، راز توفیق مولانا در زبان اوست که نمایش گر و گزارش گر روح اوست.

دکتر شفیع در تعریف زبان مولانا نوشته است:

«می‌گویند انسان در زندان سرای زبان زندگی می‌کند و هر کسی اهل هر زبانی باشد زندانی زبان خویش است و جهان را در محدوده زبان خویش می‌بیند و می‌شناسد، مثل کسی که در اتاقی دربسته، با چهار دیوار و یک پنجره به اطراف می‌نگرد. او بخشی از پیرامون را می‌تواند ببیند، اما توانایی آن را ندارد که در یک زمان تمام پیرامون را در نظر آورد، مگر آن که بر روی بام برآید و از روی بام بنگرد؛ آن جا که حصار دیوارها و

محدوده پنجره‌ها دیگر وجود ندارد. جلال‌الدین مولوی بر روی بام زبان ایستاده است.^{۲۲}

مثنوی و غزلیات شمس با همان زبان سحر آفرین سروده شده و هر یک حال و هوایی جدا از هم دارد.

با دو عالم عشق را بیگانگی اندر او هفتاد و دو دیوانگی^{۲۳}

شرح این دیوانگی‌ها بویژه در دیوان شمس چنان که باید، در توان کسی است که به پیچ و خم‌ها و زوایای روح مکتب مولانا آشنا باشد و این بس دشوار و حتی ناممکن می‌نماید، زیرا بوطیقا و هنر سازندگی غزلیات مولانا که تخیل و عاطفه و اندیشه در ساختار آن، دست مایه‌های نخستین بشمار می‌رود، دنیایی متمایز را ترسیم می‌کند که شاید این دیوانگی‌ها را در ژرفای آن‌ها بتوان یافت.

«دیوان شمس» یکی از نمونه‌های نادر و استثنایی است. وسعت تخیل سراینده و آفاق گستره او که می‌تواند ازل و ابد را به هم ببیوندد و از این ره‌گذر، ایمازی به وسعت هستی بیافریند؛ سبب شده است که شعر او به سبب تخیل نیز رنگ و بوی و صبغه خاص خود را دارا باشد، تا حدی که بعضی از تصاویر شعر او را - بی آن که گوینده اش را بشناسیم، می‌توانیم کاملاً تشخیص دهیم که از کیست؟ زیرا پیوندی که در میان عناصر هستی در تخیل او برقرار می‌شود، دارای ویژگی‌هایی است که در ذهن دیگر شاعران، نمونه آن را بدشواری می‌توان یافت.^{۲۴}

در بینش عاطفی مولانا هستی و نیستی، جان جهان، انسان و از همه چشم‌گیرتر شوق بازگشت به وطن اصلی مطرح است، که مولانا جای جای، با تعبیرهای گوناگون و شوق و شور هر چه تمام‌تر از این بازگشت - که آن را نقطه کمال انسان می‌شناسد - سخن می‌گوید:

خلق چو مرغایبان، زاده ز دریای جان کی کند این جا مقام، مرغ کزان بحر خاست^{۲۵}

این وطن زاد و بوم نیست، همان «ناکجا آباد»^{۲۶} سهروردی است:

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهری است کان را نام نیست^{۲۷}

در نظر او عشق نیز بی آغاز و انجام و انگیزه تمام حرکت‌های هستی است که بن‌مایه غزلیات اوست:

شاخ عشق اندر ازل دان، بیخ آن اندر ابد این شجر را تکیه بر عرش و ثری ساق نیست^{۲۸}



دکتر شفيعی پيرامون قلمرو عاطفه و احساس مولانا نوشته است:

«تخیلات عاطفی هر شاعر سایه‌ای است از «من» او، و من هر شاعر نموداری است از گستره وجودی او و گنجایشی که در عرصه فرهنگ و حوزه شناخت هستی دارد، عواطف بعضی از شاعران، از یک «من» محدود و کوچک و شخصی سرچشمه می‌گیرد، مانند «من» اغلب گویندگان در باری، ولی عواطف بعضی دیگر سایه‌ای است از یک «من» انسانی و متعالی.

در میان شاعران بزرگ، آن که شعرش از یک «من» برتر و متعالی تر سرچشمه می‌گیرد «جلال‌الدین مولوی» است. آفاق عاطفی او به گستردگی ازل و ابد و آفاق اندیشه او، به فراخنای وجود است و اگر در خلال آثارش دقت کنیم، می‌بینیم که مسایل جزئی و شخصی به هیچ وجه در شعرش انعکاس ندارد و «من» او حاصل یک جهان‌بینی روشن و پویانده نسبت به هستی و جلوه‌های آنست. به همین دلیل «تنوع در عین وحدت» را در سراسر جلوه‌های شعر او می‌توان دید.

او در یک سوی وجود «جان جهان» را احساس می‌کند و در سوی دیگر «جهان» را و در فاصله میان «جهان» و «جان جهان» است که انسان حضور خود را در کاینات تجربه می‌کند.^{۳۹}

اگر خواسته باشیم به معانی اصلی شعر و عرصه عاطفی و اندیشه مولانا در یک چشم‌انداز وسیع بنگریم و به مسایل بنیادی اندیشه‌ها و عواطف بپردازیم، سخن چنان دراز دامن خواهد شد که در گنجایش این گفتار نیست.^{۴۰} حاصل این همه عشق، بی‌خویشی، شور، شیفتگی، تنوع، عاطفه، احساس، تخیل، موسیقی، اندیشه، ژرف‌نگری، غور در ژرفای حقیقت و در فراسوی رؤیت، وجود رستاخیزی است ناگهان، که نامش «جلال‌الدین محمد» معروف به مولاناست که در بلخ زاد و در قونیه در گذشت و جهانی را تسخیر کرد.

به پایان آمد این دفتر، حکایت هم‌چنان باقی به صد دفتر نشاید گفت شرح حال مشتاقی

پی‌نوشت‌ها

۱. ای رستخیز ناگهان، ای رحمت بی‌منتها ای آتش افروخته در بی‌شۀ اندیشه‌ها.
۲. غزلیات شمس تبریز، پشت جلد ۱.
۳. ۶۰۴-۶۷۲ هـ. ق.
۴. برای نمونه، خطابه‌ها و مقالات یادنامه مولوی، از انتشارات کمسیون ملی یونسکو در ایران، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۵. د. گ ۱۳۴۹ ش.
۶. ۵۸۲-۶۴۵ هـ. ق. درباره شمس تبریزی نگاه کنید به «ولد نامه، چاپ تهران، ۱۳۱۶ ش، ص ۴۰ به بعد «نفحات الأنس» چاپ تهران، طرایق الحقایق، ج ۲/۱۴۰.
۷. دیوان کبیر، غزل ۱۰۴۹.
۸. د. گ ۶۵۷ هـ. ق. برای آگاهی آغاز ارادت او به مولانا نگاه کنید به همان کتاب، مقدمه/۲۲.
۹. حسام‌الدین حسین نبی محمد بن حسن بن اخی ارموی، معروف به حسام‌الدین چلبی. د. گ ۶۸۳ هـ. ق.
۱۰. غزلیات شمس تبریز، مقدمه/۱.
۱۱. تجلیات عرفان در زبان فارسی/۳۷-۵۲.
۱۲. همان کتاب، ج ۲، غزل ۱۰۰۷ و نمونه‌های دیگر چون:
چيست نى به آن يار شيرينبوسه را بوسه جای و بوسه جای و بوسه جای
آن نى بى دست و پا بستد ز خلق دست و پای و دست و پای و دست و پای
- و همان جا، غزل ۹۱۹.
۱۳. Paul Valéry (۱۸۷۱-۱۹۴۵ م.) شاعر و منتقد و عضو فرهنگستان فرانسه.
۱۴. مثنوی با مقدمه و تصحیح و تعلیقات، دکتر محمد استعلامی، ۱۷۴۰/۱، ۱۷۳۹، ۱۷۳۷.
۱۵. غزلیات شمس تبریز، غزل ۲/۲۳ و ۳.
۱۶. برای آگاهی بیشتر پیرامون ساختار غزل مولانا، نگاه کنید به آفاق غزل فارسی، ۲۱۹/ -۲۴۰.
۱۷. یونگ، کارل گوستاو (۱۸۷۵-۱۹۶۱ م.)، روان‌شناس آلمانی و بنیان‌گذار روانشناسی تحلیلی.
۱۸. Andre' Breton، د. گ (۱۸۹۹ م.) پیشوای فرانسوی سوررئالیسم.
۱۹. مکتب‌های ادبی، رضا سید حسینی/۳۰۹.
۲۰. غزلیات شمس تبریز/۸۱ و ۸۲.
۲۱. برای تفسیر ابیات بالا نگاه کنید به پایان غزلیات شماره‌های ۲۶۸ و ۴۵۷ و ۴۰۳.
۲۲. همان کتاب، مقدمه ۱۰۱/۱.

۲۳. مثنوی، ۴۷۲۲/۳.
۲۴. غزلیات شمس تبریز، مقدمه ۸۶/.
۲۵. دیوان کبیر، ۲۷۰/۱.
۲۶. مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، رساله السطر و آواز پر جبرئیل، ۱۹۸ و ۲۱۱.
۲۷. کلیات اشعار شیخ بهایی، مثنوی نان و حلوا/۲۳.
۲۸. دیوان کبیر، ۲۳۱/۲.
۲۹. غزلیات شمس تبریز/۴۶.
۳۰. برای آگاهی در این مورد، نگاه کنید به شرح کامل آن ها در غزلیات شمس، مقدمه ۴۷/ به بعد.

کتابنامه

۱. آفاق غزل فارسی (پژوهش انتقادی در تحول غزل و تغزل از آغاز تا امروز)، دکتر داریوش صبور، زوار، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۲. تحقیقات عرفانی در زبان فارسی، دکتر لطف علی صورتگر، انتشارات دانش‌گاه، تهران، ۱۳۴۵ ش.
۳. دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلام حسین مصاحب، شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی، وابسته به انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۴. دیوان کبیر (کلیات شمس تبریزی)، چاپ عکسی از روی نسخه خطی موزه مولانا در قونیه، نشر حکمت و فلسفه در ایران، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۵. رساله در احوال مولانا، زندگی جلال الدین محمد، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۴ ش.
۶. شرح احوال و نقد و تحلیل آثار فریدالدین عطار نیشابوری، بدیع الزمان فروزانفر، دهخدا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۳ ش.
۷. غزلیات شمس تبریز (مقدمه و گزینش و تفسیر، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱ و ۲، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۷ ش).
- ۸- فرهنگ اعلام سخن، به سرپرستی دکتر حسن انوری، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۷ ش.
۹. فرهنگ اعلام معین، دکتر محمد معین، ج ۱ و ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵/۱۳۵۲ ش.
۱۰. کلیات شیخ بهایی، به کوشش مهدی توحیدی پور، تهران، ۱۳۳۶ ش.
۱۱. مثنوی معنوی، به کوشش رینولدالین نیکلسون، انتشارات بروخیم، دفتر اول، تهران، ۱۳۱۵ ش.

۱۲. مثنوی (مقدمه، تصحیح و تحلیقات و فهرست) دکتر محمد استعلامی؛ ج ۱، چاپ پنجم، زوآر، تهران ۱۳۷۵ش.
۱۳. مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق به اهتمام سیح حسین نصر، انجمن شاهنشاهی فلسفه، تهران، ۱۳۵۵ش تا ۱۳۹۷ هـ ق
۱۴. معارف بهاء‌ولد، محمد بن حسین خطیبی بلخی (بهاء ولد)، تصحیح بدیع الزمان، فروزان‌فر مقدمه ۲ج، طهوری، تهران، ۱۳۵۲ش.
۱۵. مکتب‌های ادبی اروپا، رضا سیدحسینی، انتشارات نیل، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۷ش.
۱۶. مناقب العارفین، شمس‌الدین احمد افلاکی، تصحیح حسین یازجی، چاپ‌خانه انجمن تاریخ ترک، آنقره ۱۹۵۹-۱۹۶۱ م.
۱۷. منطق الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح، تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران، ۱۳۸۳ش.
۱۸. نفحات الأنس، عبدالرحمان جامی، تصحیح دکتر عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰ش.
۱۹. ولدنامه، سلطان ولد، با مقدمه جلال‌الدین همایی، کتاب‌خانه اقبال، تهران، ۱۳۱۵ش.
۲۰. یادنامه مولوی، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران، ۱۳۲۷ش.